

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری  
۰۸ نومبر ۲۰۱۸



## ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین

۲۳

### نمونه دوم پاره صلح نامه پیامبر

نمونه دوم که تمام تواریخ متفق القول آن را ذکر کرده و در انطباق با رسالت پیامبر در قرآن است، مسأله پاره کردن قرارداد، پیامبر با یهودیان قطفان قبل از این که به امضای گواهان (۴۵) برسد به وسیله سعدین معاذ است. داستان از این قرار است:

در جنگ احزاب یا خندق، وقتی مسلمانان از کندن خندق فارغ شدند، لشکر احزاب رسیدند و آنطرف خندق خود را آماده جنگ کردند و در اینطرف خندق نیز مسلمانان آماده بودند. بیست و چند روز هر دو لشکر بودند و جز تیر اندازی و محاصره برخوردی نبود. اما مسلمانان در محاصره و سختی بودند. پیامبر به منظور کم کردن سختی و محنت از مسلمانان، مخفیانه و پنهان از قریش، کسی را پیش سران یهودیان غطفان فرستاد و از ایشان استمالت و قرار بر صلح گذاشتند و قرار شد یک سوم حاصل مدینه را به آنها بدهد که با یاران خود از محاصره دست بردارند (۴۶) و پیامبر دستور داد که صلحنامه بنویسند و چون صلح نامه نوشته شد و قبل از آن که به امضای گواهان برسد، پیامبر با سعدین معاذ و سعدین عباده مشورت کرد. سعدین معاذ گفت: "یا رسول الله، این صلح از بهر ما می کنی یا حق تعالی ترا فرموده است؟ گفت: نه که از بهر شما می کنم، از برای آن که می بینم که مردم به رنج آمده اند و جمله عرب به خصمی شما در آمدند و چند مدت است تا مدینه را حصار می دهند و حوالی مدینه را فرو گرفته اند... سعدین معاذ گفت: یا رسول الله، ما در آن وقت که کافر بودیم هرگز رشوه به یک دانه خرما به هیچ آفریده ای نمی دادیم و دُل و خواری از کسی به خود نمی گرفتیم، اکنون که حق تعالی ما را اسلام ارزانی داشت و ما را بر تو عزیز کرد، از بهر چه بر خود دُل و خواری بر خود گیریم و مال خود به رشوت به کافران دهیم، بدان خدائی که ترا به راستی به خلق فرستاد، که از

خرمای مدینه دانه ای به ایشان ندهیم و با ایشان می زنیم و می خوریم تا حق تعالی چه تقدیر کرده است." پیامبر به ایشان گفت: "شما دانید. بعد از آن سعدبن معاذ صلح نامه را برگرفت و بدرید و لشکر همچنان در مقابل یکدیگر نشسته بودند." (۴۷)

### نمونه سوم

هنگامی که مسلمانان «در جنگ بدر که به تعاقب قافله ابوسفیان رفته بودند، بر سر چاه بدر پیامبر موضعی برای مسلمانان برگزیده بود. حباب بن منذر انصاری (م حدود ۲۰ ه.م) پرسید که این انتخاب وی به وحی الهی انجام گرفته و یا به رأی شخصی پیامبر است؟ پیامبر بسادگی و بی تردید پاسخ فرمود که رأی خود اوست. حباب رأی دیگری داشت و پیشنهادی دیگر داد. رأی او را پسندیدند و همان کار را کردند.» (۴۸) مسلمانان که رأی حباب را بهتر از نظر پیامبر پسندیدند و به آن عمل کردند، پیامبر نه تنها روی ترش نکرد بلکه چون رأی او را صائب دید، حباب را مورد تشویق قرار داد و «از آنجا حباب معروف شد به «ذوالرأی»». (۴۹).

هیچ گزارشگر و تاریخی نه با اشاره و نه با ایما عنوان نکرده است که پیامبر بعد از این که با دو سعد مشورت کرد و آنان نظرشان مخالف نظر پیامبر بود و صلح نامه را پاره کردند، پیامبر ابرو ترش کرده باشد و یا ناراحت و یا گفته باشد، من چون صاحب رسالت خدائی و پیامبر هستم، حرف من حرف آخر و فصل الکلام است و شما را نرسد که خلاف نظر و رأی من عمل کنید. آیا شما در قرن ۲۱ جایی و به ویژه در کشورهای اسلامی سراغ دارید که کس و یا کسانی در مخالفت با نظر رهبر سیاسی- نظامی کشور صحبت کنند و یا قرار دادی را که بسته پاره کنند و جان سالم بدر برند.

درس و تجربه ای که از داستان جنگ احد و مشورت کردن پیامبر با مردم و در صلحنامه پیامبر با قوم عطفان و پذیرفتن نظر حباب ابن منذر در جنگ بدر، به وضوح گرفته می شود، این است که مردم و مسلمانان در دوران پیامبر به خوبی فرق بین وحی و رسالت پیامبر و چگونگی اجرای امور خود برایشان مشهود بوده است. هم پیامبر و هم مردم می دانستند که تصمیم امور به عهده خود مردم است و پیامبر حق ندارد و نمی تواند به جای آنان تصمیم بگیرد. برای مردم آن زمان تفاوت نبوت با حکومت و پادشاهی کاملاً روشن بود و بدین علت به هنگام فتح مکه وقتی ابوسفیان به ابن عباس گفت:

"کار برادر زاده تو عظیم بالا گرفت، و ملک وی عظیم ملکی شد" ابن عباس پاسخ داد: "این نبوت است نه ملک و پادشاهی" (۵۰)

در سال هشتم هجری وقتی مکه فتح شد، پیامبر این آیت را خواند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

"ای مردم، ما شما را از مرد و زن آفریادیم، و قبیله ها و جماعت ها کردیم تا همدیگر را بشناسید [ورنه] گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست." (۵۱)

سپس گفت: "ای گروه قریش و ای مردم مکه، پندارید با شما چه می کنم؟" گفتند: "نیکی می کنی که برادری بزرگوار و برادرزاده ای بزرگواری.. " پیامبر گفت: " بروید که شما آزاد شدگانید." (۵۲) ابتداء مردان مکه با پیامبر بیعت کردند و پس از فارغ شدن از بیعت مردان، گروهی از زنان قریش برای بیعت با پیامبر آمدند و به پیامبر بیعت کردند و در بیعت با زنان پیامبر همان ۶ شرطی را که برای بیعت مردان قرار داده بود یعنی شرک به خدا نیاورند، دزدی نکنند،

زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، دروغ و بهتان بر کسی نزنند، پیامبر را اطاعت کنند و عصیان و مخالفت وی نکنند. (۵۳) برای زنان نیز قرار داد.

متأسفانه، متولیان دین که خود از ارزشهای والا و جهان شمول دین بیگانه شده بودند خود را نماینده و مجری اهداف و ارزشهای دین به شمار می آورده اند و این هدف را هم از طریق تصاحب قدرت و وظیفه ای اساسی می شمردند و با دست آویز قرار دادن پاره ای موضوعات ارزشی دین همچون امر به معروف و نهی از منکر، فلسفه قدرت عوامفریبانه ای ساختند و لاجرم رسالت را از معنای واقعی و حقیقی خود تهی کرده و با پذیرش پوسته آن، بدان معنای تصاحب قدرت و حکومت بخشیده و ملک و پادشاهی را برای تحقق ارزشهای آن ضرور شمردند. با تلفیق قدرت و هدف صوری نبوت و رسالت نه تنها خود به تغییر هدف و ماهیت رسالت پرداختند بلکه شکل تهی شده ای از مفهوم و هدف اصلی رسالت را به توده ناآگاه و بی اطلاع از قرآن، اما خواهان برقراری حکومت عدل و داد تزریق کردند و بدینوسیله ولایت مطلقه شاهنشاهی را در طول تاریخ جایگزین حکومت شورائی باز عدل و داد و آزادی گردانیدند و بر اساس همین برداشت صوری از اسلام و قرآن و هدف قرار دادن قدرت، آقای خمینی به ایجاد و استقرار ولایت مطلقه فقیه که پهلوی به پهلوی دیکتاتورترین حکومتها می زند، به نام اسلام و قرآن و دین پرداخت.

بنا به بیان قرآن و امام علی، حضرت موسی و برادرش هارون (ع) وقتی برای تبلیغ اسلام به دربار فرعون رفتند به طور آشکار " با او شرط کردند که اگر اسلام آورد کشورش [ملک و یا حکومت] پایدار و عزتش بر دوام است." (۵۴) و همچنین است وقتی امپراتور مصر به وسیله یوسف اسلام آورد و به توانائی و شایستگی یوسف واقف شد، به حساب امروزی ها او را به نخست وزیری و یا عزیزی کشورش برگزید و یوسف از جانب امپراتور به رتق و فتق امور کشور پرداخت. (۵۵) گمان نمی کنم کسی که قرآن را اندک مطالعه ای کرده باشد، نفهمیده باشد که پیامبران حکومت و کشورداری را جزء رسالت و وظایف خود به حساب نیاورده و هیچ گاه مدعی حکومت و رهبری سیاسی مردم نیز نبوده اند.

در حکومت شورائی بازی که پیامبر بنیاد نهاد، در تصمیم امور مشورت پایه و اساس کار بود و بعد از مشورت و استخراج نظر مردم به وسیله فرماندهی، تصمیم را پیامبر به اجراء می گذاشت. طرفه این که در روابط شخصی که مغایر با بسط و گسترش عدالت و آزادی و حقوق ذاتی انسانها بود و یا به نوعی بوئی از قدرت و یا توازن قواء به مشام می رسید و پیامبر به مثابه سایر انسانها عمل می کرد، خداوند به وسیله وحی او را تصحیح می کرد که مبدا از خط عدالت ولو ذره ای خارج نشود. در زیر به چند نمونه از آن اشاره می شود:

### داستان ابن ام مکتوم

عبدالله ابن ام مکتوم که مرد نابینائی بود. روزی در حالی خدمت رسول خدا(ص) وارد شد که آن حضرت با چند نفری از سران قریش مشغول مذاکره بود(۵۶) به امید این که این اشخاص که از صنایع قریش هستند و اگر این ها اسلام بیاورند، تمامی اهل مکه ایمان خواهند آورد. در چنین حالتی ام مکتوم وارد شد و به پیامبر گفت: یا رسول الله از قرآن برایم بخوان تا آن را حفظ کنم. پیامبر در آن حال حرف او را قطع کرد و رو در هم کشید. و شاید در دل گفت حالا که من دارم بزرگان قریش را به اسلام دعوت می کنم، چه وقت چنین کاری است؟ بگذار برای وقتی دیگر. در اینجا بود که آیات عتاب بر پیامبر نازل شد:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى \* وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ بُرِّئَى

" چهره درهم کشید و روی بگردانید\* از این که آن نابینا به نزد وی آمد\* تو چه دانی شاید او در پی پاک شدن باشد" (۵۷)

در عین حالی که چنین برخوردی در بین جوامع و اشخاص عادی است، اما آیات عتاب فوق به پیامبر می آموزد که در داشتن حق و حقوق - حتی در این حد که ظاهراً چیزی به حساب نمی آید، اما می تواند ریشه ضعیف قدرت را بدواند - همه برابراند و صنادید و صاحبان ثروت و مکنت بر ضعفا و افراد غیر مطرح شده در جامعه برتری و ارجحیت ندارند و ضعفا و ناتوانان در حق، مقدم بر صنادید، صاحبان قدرت، مکنت و ثروت هستند. ادامه دارد

### مراجعات:

- در عرف آن زمان پیمان نامه ها و قراردادها زمانی به اجراء در می آمد و یا قابلیت اجراء می یافت که به امضای گواهان و شهود رسیده باشد و قبل از امضای شهود، قابل فسخ بود.

۴۶- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج دوم، ص ۷۳۸.

۴۷- همان سند، صص ۷۳۹-۷۳۸ و تاریخ طبری، جلد سوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، صص ۱۰۷۴-۱۰۷۳ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۳، ترجمه، چاپ دوم ۱۳۷۴، صص ۱۰۲۰-۱۰۱۹ عین مطلب را با اندکی تغییر در جملات آورده اند.

۴۸- تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم ۱۳۸۹، ص ۱۱۴؛ به نقل از: ابن هشام ۲/۲۷۲. رک. بدر ثانی: واقدی ۱۱، ابن سعد ۶/۱/۲ طبری ۲: ۲۶۷. حاکم ۳: ۱۲۶ و ۱۲۷.

۴۹- همان سند

۵۰- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج دوم، ص ۸۷۷.

۵۱- قرآن سورة حجرات، آیت ۱۳.

۵۲- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج دوم، ۸۸۴ و تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، جلد سوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۱۸۹.

۵۳- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، جلد سوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۱۹۰.

۵۴- نهج البلاغه، ترجمه مبشری، خطبه ۱۹۲، ص ۷۷۴ و ۷۷۵.

۵۵- نگاه کنید به قرآن سورة یوسف.

۵۶- بنا به گفته «مجمع البیان»، عتبه بن ربیع، ابو جهل بن هشام، امیه بن خلف و عباس بن عبد المطلب با پیامبر در حال مذاکر بودند.

۵۷- قرآن، سورة عبس، آیت ۱ و ۲ و ۳.